

۰۰۹ - انتقام جویی - لذت عفو

داستان شماره ۱:

آخر شب، بعد از هیأت حدود ساعت ۱۲/۳۰ به طرف منزل می رفتم. شب تاسوعا بود و خیابانها بسیار شلوغ بود. در خیابانها کمی این طرف و آن طرف رفتم؛ ولی دیدم فایده ای ندارد همه خیابانها شلوغ است. بالاخره یک خیابان اصلی را انتخاب کردم و پیچیدم؛ اما چشمتان روز بد نبیند؛ عجب دسته عزاداری رد می شد و من هم در ترافیک ماندم. به طرف دوستم که کنار دستم بود گفتم: امسال چقدر شلوغ است؟ گفت: همه سالها همین طور است ولی ای کاش این دسته ها راهی می دادند که ماشینها رد شوند. گفتم همه سال، توی شهر ترافیک است و هر جا بخواهی بروی توی ترافیک گیر می کنی.

گفت: خوب باشد؛ بالاخره راه هم بدهند بد نیست! گفتم: بله ولی بالاخره باید یکی دو روز هم شهر هوای امام حسین داشته باشد و همه اهل عالم و شهر بدانند یک فرقی بین این یکی دو شب با دیگر شبها است! گفت: بله. ناگهان رویم را برگرداندم دیدم ماشین ما تقی خورد به ماشین زانتیایی که بغل ایستاده بود. گفتم: خدایا چی شد! آمدم پایین، دیدم گلگیر ماشین بغلی قر شده است و از طرف دیگر صدای بوق ماشینهای عقبی کلافه ام کرده بود.

رفیقم گفت: خب چه کنیم! مانده بودم، افسر پلیس که نبود و از طرفی زانتیا راننده نداشت، گویا رفته بود هیأت غذا بگیرد یا در هیأت شرکت کند، تنها چاره این بود که رفیقم گفت: کناری می ایستیم تا راننده بیاید؛ ولی جای ایستادن نبود؛ گفتم: تلفن خودم را می نویسم و زیر برف پاک کن می گذارم به موبایلم زنگ می زند؛ خلاصه نوشتم و رفتم.

حدوداً نیم ساعت بعد از کنار دسته عبور کردیم و تازه جای پارک پیدا شده بود که موبایلم زنگ خورد و از آن طرف کسی گفت: آقا شما به ماشین من زدید؟ گفتم: آقا صبر کنید الان می آیم. گفت: شما کجایی؟ گفتم: بعد از حسینیه ایستاده ام. گفت: آقا جان مگر خیال می کنی ما کجا بودیم، ما کجا بودیم ما هم حسینیه بودیم، تازه خیالت راحت فدای سر حضرت عباس، ماشینم هم بیمه عباس است و هم بیمه بدنه، برو فدای سر عزادار امام حسین و حضرت عباس. آقا ما را می گی رنگمان عوض شد؛ رفیقم که صدای او را نمی شنید گفت: چیه طرف گیر داده خسارت بالاست. گفتم: نه بابا!

طرف ما را با گذشت خود بخاطر امام حسینعلیه السلام شرمنده کرد، ای کاش همیشه می شد این روحیه گذشت را در شهر دید.

راستی چطوری می شود این کار را کرد!!!